



## بخش ۵۸ - منع کردن خرگوش از راز ایشان را

گفت هر رازی نشاید باز گفت	۱	جفت طاق آید گهی گه طاق جُفت
از صفا گر دم زنی با آینه	۲	تیره گردد زود با ما آینه
در بیان این سه، کم جنبان لبت	۳	از ذهاب و از ذهب، وز مذهب
کین سه را خصمست بسیار و عدو	۴	در کمینت ایستد چون داند او
ور بگویی با یکی دو الوداع	۵	کُلُّ سَرِّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَاع
گر دو سه پَرَنده را بندی بهم	۶	بر زمین مانند محبوس از الم
مشورت دارند سرپوشیده خوب	۷	در کنایت با غلط افکن مشوب
مشورت کردی پیمبر بسته سر	۸	گفته ایشانش جواب و بی خبر
در مثالی بسته گفתי رای را	۹	تا ندانند خصم از سر پای را
او جواب خویش بگرفتی ازو	۱۰	وز سؤالش می نبردی غیر بو

## بخش ۵۹ - قصه مکر خرگوش

ساعتی تأخیر کرد اندر شدن	۱	بعد از آن شد پیش شیر پنجه زن
زان سبب کاندر شدن او ماند دیر	۲	خاک را می کند و می غزید شیر
گفت من گفتم که عهد آن خسان	۳	خام باشد خام و سُست و نارسان
دمدمه ایشان مرا از خر فکند	۴	چند بفریید مرا این دهر چند
سخت درماند امیر سُست ریش	۵	چون نه پس بیند نه پیش از احمقیش
راه هموارست زیرش دامها	۶	قحط معنی در میان نامها
لفظها و نامها چون دامهاست	۷	لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست
آن یکی ریگی که جوشد آب ازو	۸	سخت کم یابست رو آن را بجو
منبع حکمت شود حکمت طلب	۹	فارغ آید او ز تحصیل و سبب
لوح حافظ لوح محفوظی شود	۱۰	عقل او از روح محفوظی شود
چون معلّم بود عقلش ز ابتدا	۱۱	بعد ازین شد عقل شاگردی ورا
عقل چون جبریل گوید احمدا	۱۲	گر یکی گاهی نهم سوزد مرا
تو مرا بگذار زین پس پیش ران	۱۳	حدّ من این بود ای سلطان جان
هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر	۱۴	او همی داند که گیرد پای جبر
هر که جبر آورد خود رنجور گرد	۱۵	تا همان رنجوریش در گور گرد
گفت پیغمبر که رنجوری بلاغ	۱۶	رنج آرد تا بمیرد چون چراغ
جبر چه بود؟ بستن اشکسته را	۱۷	یا بییوستن رگی بگسسته را
چون درین ره پای خود نشکسته ای	۱۸	بر که می خندی چه پا را بسته ای
وانک پایش در ره کوشش شکست	۱۹	در رسید او را بُراق و بر نشست
حامل دین بود او محمول شد	۲۰	قابل فرمان بُد او مقبول شد

۲۱	تاکنون فرمان پذیرفتی ز شاه	بعد ازین فرمان رساند بر سپاه
۲۲	تاکنون اختر اثر کردی درو	بعد ازین باشد امیر اختر او
۲۳	گر ترا اشکال آید در نظر	پس تو شک داری در اُنْشَقِّ الْقَمَرُ
۲۴	تازه کن ایمان نی از گفتِ زیان	ای هوا را تازه کرده در نهان
۲۵	تا هوا تازهست ایمان تازه نیست	کاین هوا جز قفلِ آن دروازه نیست
۲۶	کرده‌ای تأویل حرفِ بکر را	خویش را تأویل کن نه ذکر را
۲۷	بر هوا تأویل قرآن می کنی	بست و کژ شد از تو معنی سَنی
<b>بخش ۶۰ - زیافت تأویل رکبیک مگس</b>		
۱	آن مگس بر برگ کاه و بول خر	همچو کشتیبان همی افراشت سر
۲	گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام	مدتی در فکر آن می مانده‌ام
۳	اینک این دریا و این کشتی و من	مرد کشتیبان و اهل و رای زن
۴	بر سر دریا همی راند او عمد	می نمودش آن قدر بیرون ز حد
۵	بود بی حد آن چمین نسبت بدو	آن نظر که بیند آن را راست کو
۶	عالمش چندان بود کیش بینشست	چشم چندین بحر همچندینشست
۷	صاحب تأویل باطل چون مگس	وهم او بول خر و تصویری خس
۸	گر مگس تأویل بگذارد بُرای	آن مگس را بخت گرداند همای
۹	آن مگس نبود کیش این عبرت بود	روح او نه در خور صورت بود

## بخش ۶۱ - تولیدن شیر از دیر آمدن خرگوش

۱	همچو آن خرگوش کو بر شیر زد	روح او کی بود اندر خوردِ قد
۲	شیر می گفت از سر تیزی و خشم	کز ره گوشم عدو بر بست چشم
۳	مکرهای جبریانم بسته کرد	تیغ چوبینشان تنم را خسته کرد
۴	زین سپس من نشنوم آن دمدمه	بانگ دیوانست و غولان آن همه
۵	بر دران ای دل تو ایشان را مه ایست	پوستشان برگن کیشان جز پوست نیست
۶	پوست چه بود گفته‌های رنگ رنگ	چون زره بر آب کیش نبود درنگ
۷	این سخن چون پوست و معنی مغز دان	این سخن چون نقش و معنی همچو جان
۸	پوست باشد مغز بد را عیب پوش	مغز نیکو را ز غیرت غیب پوش
۹	چون قلم از باد بُد دفتر ز آب	هرچه بنویسی فنا گردد شتاب
۱۰	نقشِ آبست آر وفا جویی از آن	باز گردی دستهای خود گزان
۱۱	باد در مردُم هوا و آرزوست	چون هوا بگذاشتی پیغام هوست
۱۲	خوش بود پیغامهای کردگار	کوز سر تا پای باشد پایدار
۱۳	خطبه شاهان بگردد و آن کیا	جُز کیا و خطبه‌های انبیا
۱۴	زانک بوش پادشاهان از هواست	بارنامه انبیا از کبریاست
۱۵	از دَرَمها نام شاهان برکنند	نام احمد تا ابد بر می‌زنند
۱۶	نام احمد نام جمله انبیاست	چونک صد آمد نود هم پیش ماست

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:



۱- وبسایت گنجور:

۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش

۳- شرح مثنوی معنوی 1 حاج ملا هادی سبزواری

۴- پایگاه جامع قرآنی

۵- وبسایت واژه باب:

### لغتنامه و شرح:

* کلُّ سرِّ جاوَزِ الائتینِ شاع: «هر رازی که از دو نفر فراتر رود، فاش می‌شود».	الم: ۱. داء، دردمندی، درد ۲. تعب، رنج.
* ذهاب: راه، رفتن؛ گذشتن.	ذهب: زر، طلا، سکه زر، پول، ثروت.
* مذهب؛ عقیده، اصول، حکمت، تعلیم، گفته.	مشوب: ۱. آمیخته شده. ۲. آغشته؛ آلوده.
* محظوظ: خوشبخت، مساعد، خوش شانس.	بلاغ: ۱. پیامرسانی ۲. بلوغ، رشد.
* براق: نام ستوری که رسول صلی الله علیه وآله در شب معراج بر آن نشست.	سنی: رفیع؛ بلند؛ عالی؛ بلندمرتبه.
* «انشق القمر» یا شق القمر، از مشهورترین معجزات پیامبر اسلام (ص) است که طبق روایات، در سال‌های آغازین بعثت و در پاسخ به درخواست مشرکان مکه برای ارائه نشانه‌ای الهی در آسمان رخ داد.	
* چمین: ۱. بول؛ شاش؛ کمیز. ۲. غایب؛ پلیدی. ۳. سرگین:	عمد: ستون نهادن چیزی را و ایستاده کردن به آن.
* بوش: خودنمایی؛ کروفتر	تولیدن / tulidan: رمیدن، به یک سو رفتن؛ دور شدن
* نقل از وبسایت واژه یاب و سایر سایتهای راهنما مانند:	<a href="#">هوش مصنوعی گوگل (AI-modus)</a>
# نقل از کتاب شرح مثنوی معنوی - جلد اول- حاج ملا هادی سبزواری	

